

MARVEL

27

LGY#753

**EWING
CATES
LARROCA
DELGADO**

TORROR



11/22/22

دورن

dorname.ir

پادشاه بر تاج و تخت
تکیه زده و بهای آن را
می سنجد.

در سرزمینی دور دست او درگیر فساد
شده بود. قدرت قرصی یک دشمن
باعث فوران خشمی بزرگ از اعماق
روحش شد... یا شاید از جایگاهی
پایین تر.

او در چنبره عظیم سبزرنگ
او اسیر شده بود. او کارهایی
کرد که در شأن یک پادشاه
نبودند. ❖

پس او الان نشسته... و گناهان
خود را می شمارد. مسؤلیت های
خود را می شمارد. هزینه
پادشاهی اش بر آنگارد را
حساب می کند.

یا حداقل این چیز است
که به خود می گوید.

صدای داخل پتک حرف
دیگری دارد.

❖ در داستان بنر
جنگی.



تو فکری
پسر.

صدای پدرش، سایه
پدرش در او رو محبوس
شده است.

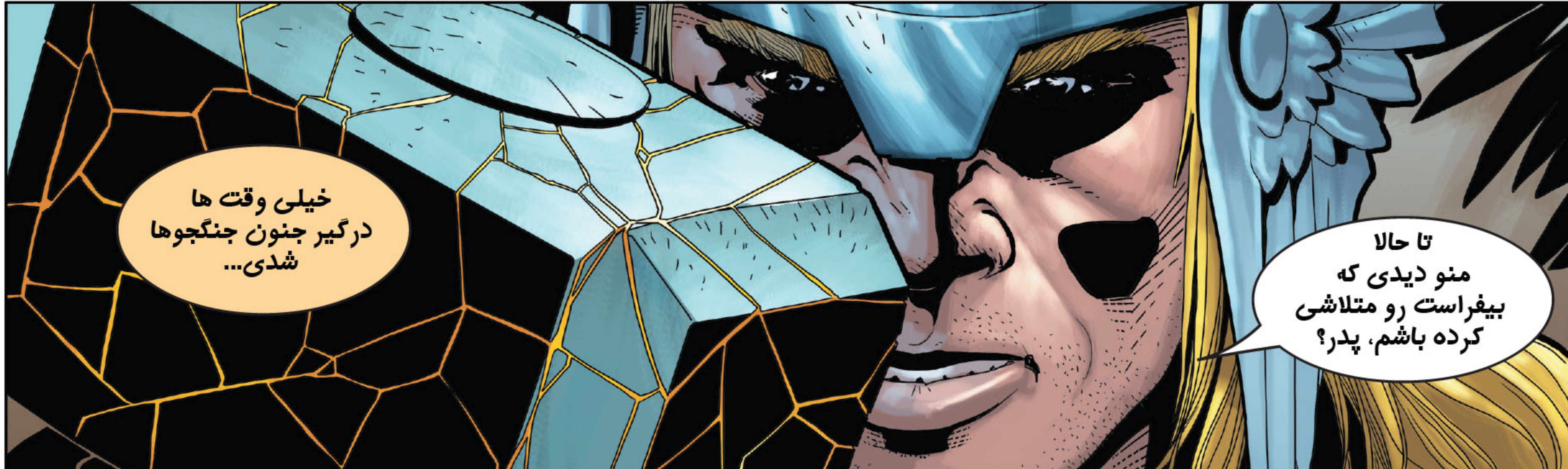
نه خود آسوده
است نه به او اجازه
آرامش می دهد...



آره،
تو فکرم.

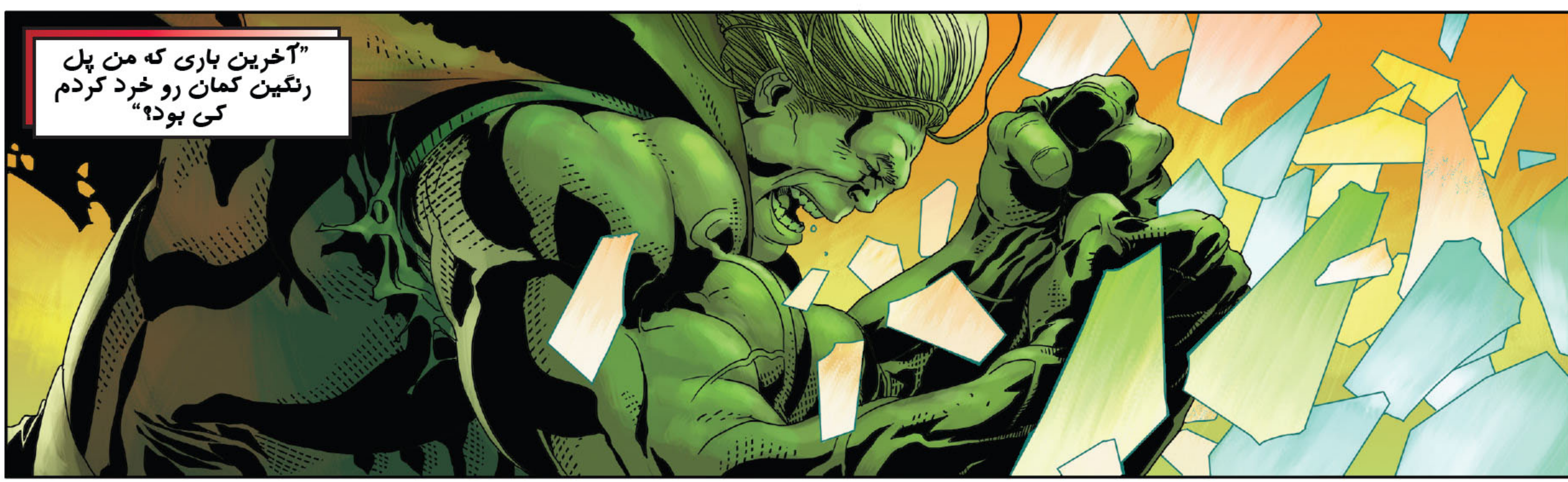
و این کارو بهتر
انجام می دم اگه
تو سکوت باشم...

به جهنم!
طوری رفتار می کنی
انگار اولین باره که کنترلت
رو از دست می دی!



خیلی وقت ها
درگیر جنون جنگجوها
شدی...

تا حالا
منو دیدی که
بیفراست رو متلاشی
کرده باشم، پدر؟



"آخرین باری که من پل
رنکین کمان رو خرد کردم
کی بود؟"

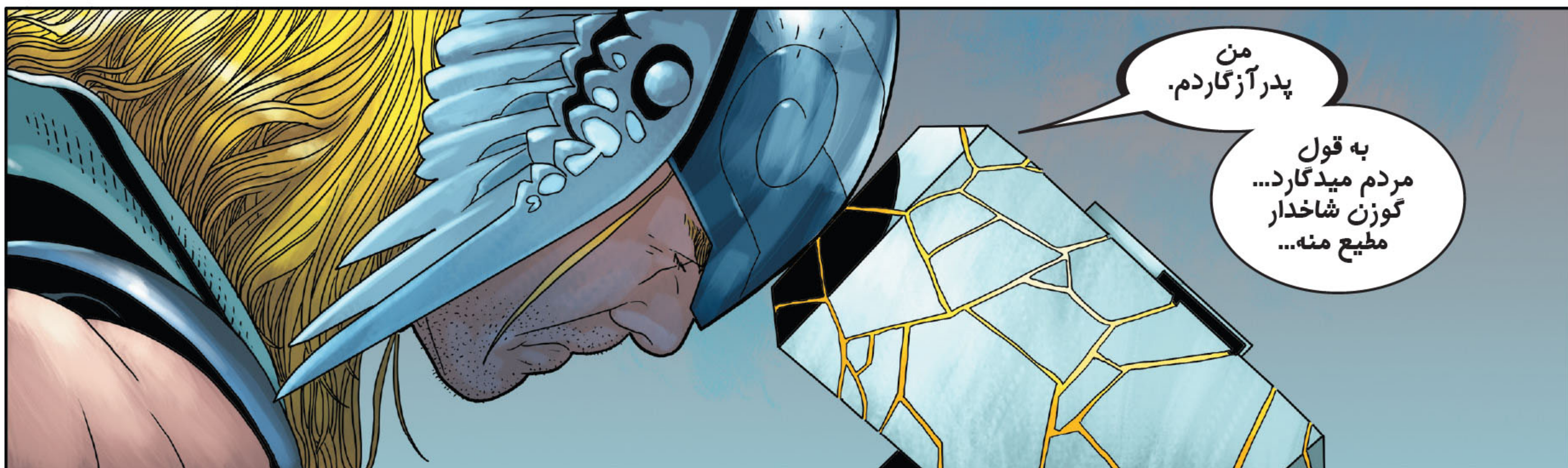


دلایش تأثیر
گاما بود! چیز بدیه
پسر! نور سیاه از دنیای
زیرین.

و اون بتر
تأثیر بدی روی
تو داره...

این دستان
من بود که این
کارها رو کرده پیرمرد
نه چیز دیگه.

و اگر چه
می توئم تظاهر به
چیز دیگه ای کنم...
ولی من هنوز
پادشاهم.



من پدر آزگاردم.

به قول مردم میدگارد... کوزن شاخدار مطیع منه...



"قوچ همینجا از حرکت می افته."

آره، دقیقاً همونطور که گفتم...



...لوکی.

به من توجهی نکن. من فقط اومدم برای مهمونی کوچیک بعدیم ازت کمک بگیرم. دارم به تخت پادشاهی بزرگ، کلاغ ها، پتک زرافه ای و ... فکر می کنم.



زرافه؟

دلگی که جست و خیز می کنه یادت نره. هیچ تالار سلطنتی بدون اونها کامل نیست... به همین دلیله که تو رو می پذیرم. چی تو را تو این هوای سرد از یوتنهایم بیرون کشیده برادر؟



اگه می خواهی به حساب من بریز و پپاش راه بندازی... بهت اخطار می دم اصلا حوصله ندارم.

فقط یه کوچولو. یه ذره. یه ذره ناچیز.

راستش، یه سر به آزگارد زدم تا از وضعیت دونالد بلیک اطلاعی به دست بیارم...

"مطمئن باش جایی باشه که رهانش کردم."

آه آه آه آه!

آه آه آه آه!

در دخمه های آزرگارد مردی زندانی شده که زاده جادوی اودین است. او اقیانوسی از خون به راه انداخت، چون می خواست همچون ایزدان آزرگارد زندگی کند.

لوکی او را برادر خواند و آرزویش را برآورده کرد.

دونالد بلیک همچون یک ایزد زندگی می کند. عل الخصوص زندگی لوکی. در زمان های دور گذشته... که در کنار یک افعی به بند کشیده شده بود که زهرش قطره قطره به چشمانش می ریخت.

دروغ بر ایزد دروغ جدید.

لوکی هنوز در اینباره به ثور چیزی نگفته است.

و کجا رهانش کردی؟

گوزن رو بسیار به من لوکی. من مسئولیت تنبیه بلیک رو به تو سپردم... ولی خوشم نمیاد ندونم این تنبیه چی بوده؟

بهت گفتم ازم در اینباره سؤال نپرسی. به هر حال در موردش فقط دروغ می شنوی...

... و این دیگه مسئولیت من به حساب نمیاد.



بلیک داره
بهای انتخاب-
های خودش رو
می پردازه.

این یه
بهای قدیمیه...
خون بها...ولی
عدالت در موردش
رعایت شده.

بهتره اون
به جای من باشه.



لوکی...

کافیه!
بذار راوی اسرار
گرانباشو برای خودش
نگه داره!

تو وقت
خودت رو برای
دشمنجات تلف می کنی،
در حالیکه مردمت به کمکت
نیاز دارند؟ اولویت
پسرا!



...

اولویت ها.
آره.

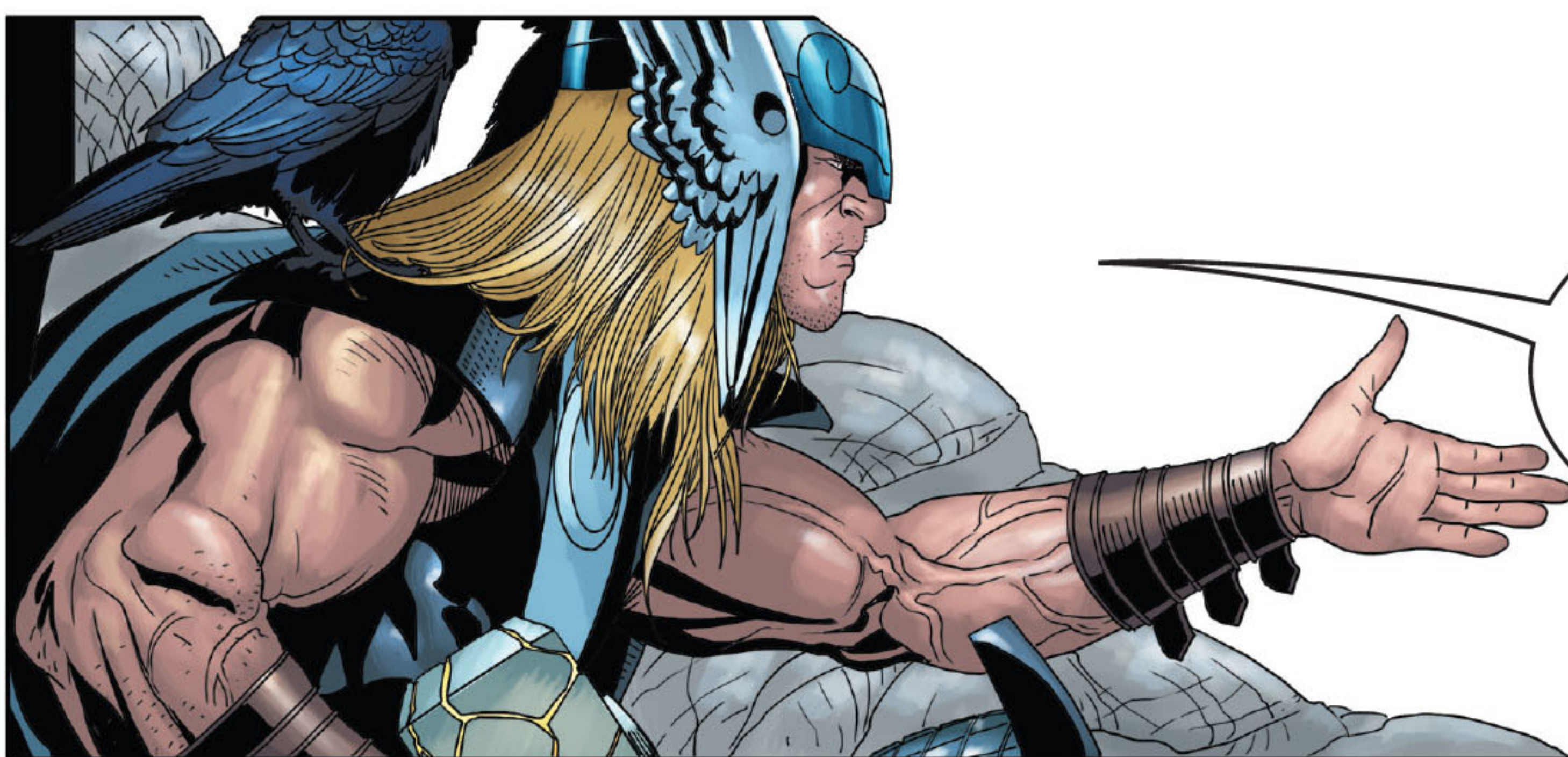
بایفراست
شکسته لوکی.



شنیدم.

این مشکل شما نیست سرورم،
اگه میولنیر هنوز بتونه بادهای
ابعاد دیگه رو فرابخونه...ولی
یه آزرگاردی معمولی هم
حق حرکت
داره.

یه مشکل زیر ساختی
کوچیک برای پدر جدید
آزرگارد. نظر سنجی در
چه حاله؟



پل رنگین کمان
به دست افسانه ها و جادو
ساخته شده برادر... تو در هر
دو استادی. یوتنهیم دوباره
به آزرگارد کمک
می کنه؟

حتی بهت
اجازه می دم
رنگ ها رو تو انتخاب
کنی.



تو یه بایفراست
نیاز داری و من یه
غول بایفراست. سرنوشت
همینه دیگه!

چطور می تونم
بهت نه
بگم؟

چند ساعت بعد...

منظورم اینه
که کلمه "نه" معمولاً
کارو راه میندازه. باید
درباره اش فکر
می کردم.

اگه این کارو
می کردم مجبور
نبودم تمام عصر...

موافقم.
باید از یه حرفه ای
کمک می گرفتی
ثور.

دکتر استرنج
بهتر از این فامیل
بی ذوق از عهده کار
بر میومد...

دکتر استرنج
الان مرده بانو
سیف.

ولی زندگی
کجاست؟



اوه، ها ها.
جهت اطلاعات، این
یه مشکل جادویی
پیچیده است.

ببین، ثور
بایفر است رو شکست... ولی
پل هنوز به آزرگارد وصله... طوری که فردی
با قدرت های هالک هم نمی تونه اونو از بین ببره.



پس ایده
بایفر است... جوهره
جادویی... اینجاست. ولی
تنها کاری که می کنه اینه
که از ساختن سازه جدید
جلوگیر می کنه.

پاکسازی
این آوار ماورایی
می تونه یک ماه یا
ده هزار سال طول
بکشه...

و تا اون موقع
ارتباط آزرگارد با
قلمروهای دیگه قطعه؟
درمانده ایم؟



هرگز اینو نگفتم. این یه کم سخته... ولی کار من انجام کارهای سخته.

آزگارد به بایفر است نیاز نداره ثور.



تو بایفر است رو دوست داری، چون قبلا داشتیش و می دونی چطور باهاش کار کنی.

ولی راه های جادویی دیگه ای هم وجود دارند. حتی تکنولوژی میدگارد هم شاید بتونه اینجا به درد ما بخوره...

آره، از تکنولوژی میدگارد خوشم میاد.



یه پیچک می تونه شلیک کنه؟

بهره امتحانش نکنیم!



یعنی... ماشین های میدگارد جایگاه خودشونو دارند. ولی چیزی رو ترجیح می دم که بتونیم پشتیبانیش کنیم.

خیلی خوب، جادوی صادقانه... یا صادقانه ترین چیزی که می شه از من توقع داشت.



خیلی خوب. بذار اولین قدم رو از داخل برزخ بگذریم ببینیم چی می شه.

من ایلپانا راسپوتین نیستم ولی می تونم یه کارهایی کنم...



RRRAARRR

یا شعله
زحل...



لوکی!
چیکار کردی...?
هیچی!
یه پورتال باز
کردم... همین!

و تا جایی
که می دونیم، این
نعره فقط یه خوشامدگویی
دوستانه بود...



WHAM!



آه آره.
دست دوستی.
این
خون...
بدبختانه، این
عادی نیست.



شایعه ای که این اواخر پخش شده، می که
در قلمروهای دور اعمال تاریکی انجام
شده... اعمال کارنیج.

اکه این داستان ها درست
باشند... و این مسئله به اونها ربط
داشته باشه... آخرین نبرد عمر مونه.



ولی یه چیزی تو ظاهر این
موجود نکون بخت هست که
خاطره های قدیمی رو زنده
می کنه.

اگه بتونم
صورتش رو بهتر
ببینم...

آآخ...
ههرررر...



RRR
AAA
RRR
GGH!



درسته.

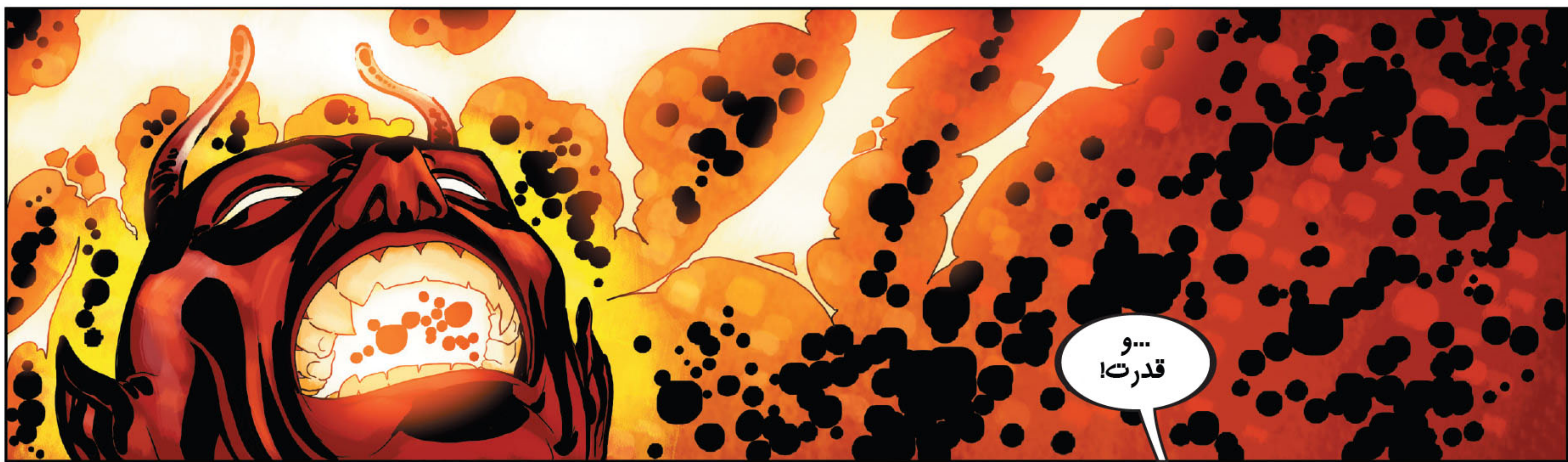
اون
دار کوته... شیطان
مرگ!

می شناسیش؟

اسم اصلیش دزموند پیتنه. خیلی وقت پیش با هم جنگیدیم... وقتی آلت دست مفیستو بود. ❀

"اولین بارش هم نبود که گول می خورد."

❀ داستان ثور #۳۲۵



صدایی
نیست.

غیر از ترک
خوردن زمین...

...و صدای جلز و ولز
گوشت آدم‌ها.

یا خدا.

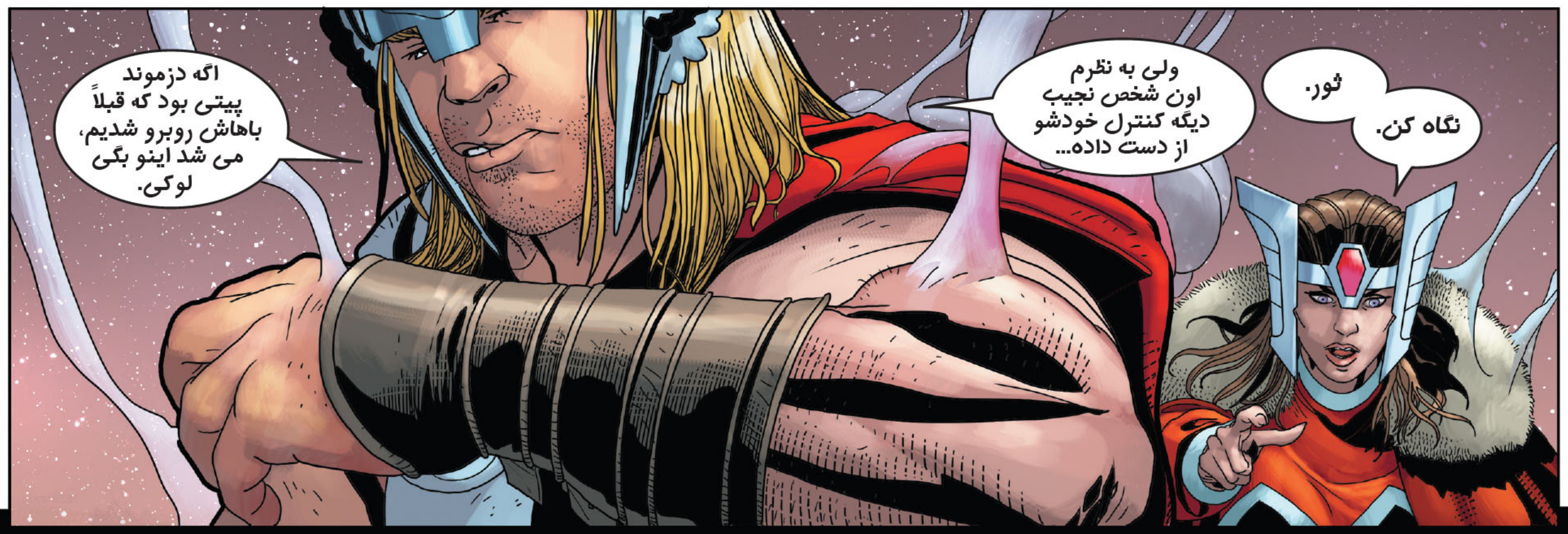
پرشن
شیطانی اون
قوی تر از
قبله...

اینطور فکر
می کنی؟ سوختگی
درجه دو به این نتیجه
رسوندت؟

من از بدتر
از اینجا هم چون سالم
به در بردم. ولی اگه دار کوث
آزاد باشه، این آزرگاره
که لطمه می خوره...

اوه، نباید
به اسم صدانش
کنیم؟

دزموند پیت
شیطان مرگ به کس
دیگه ای نمیداد؟



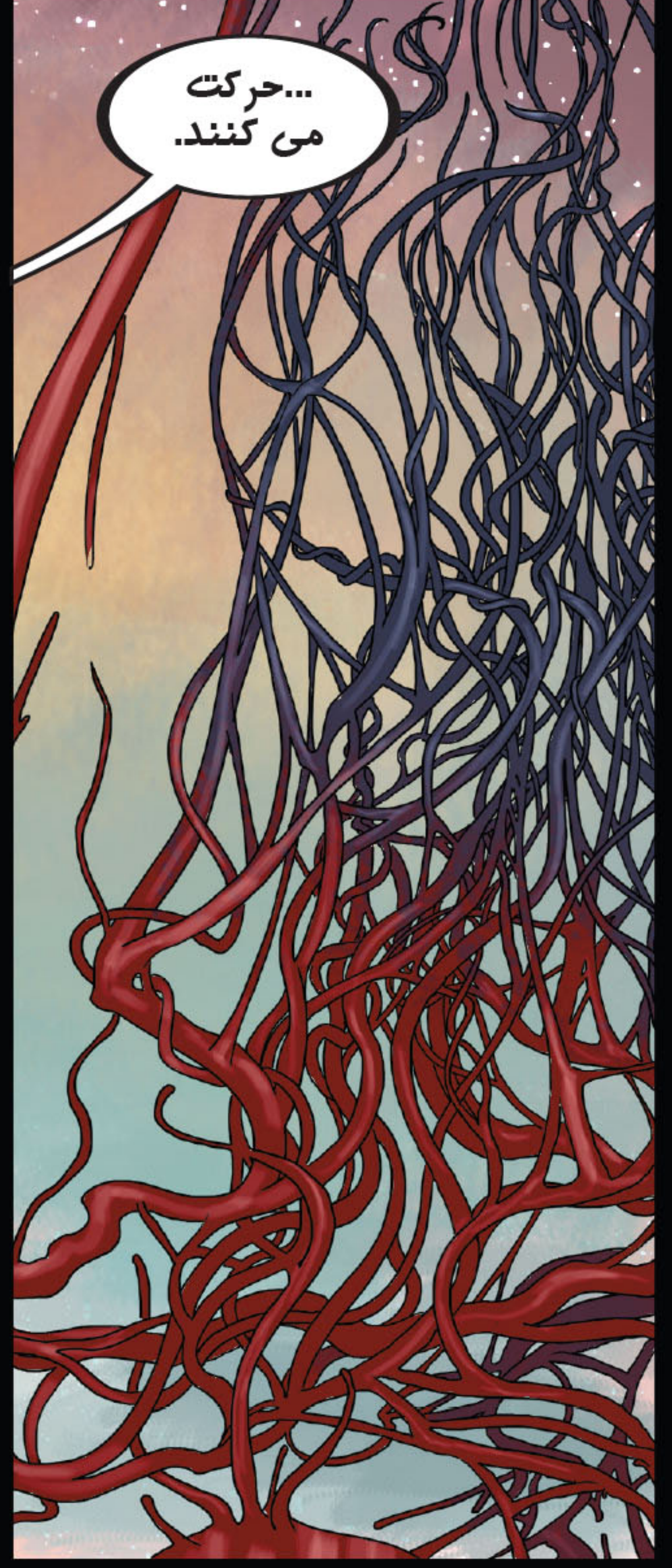
نگاه کن. ثور.

ولی به نظرم اون شخص نجیب دیگه کنترل خودشو از دست داده...

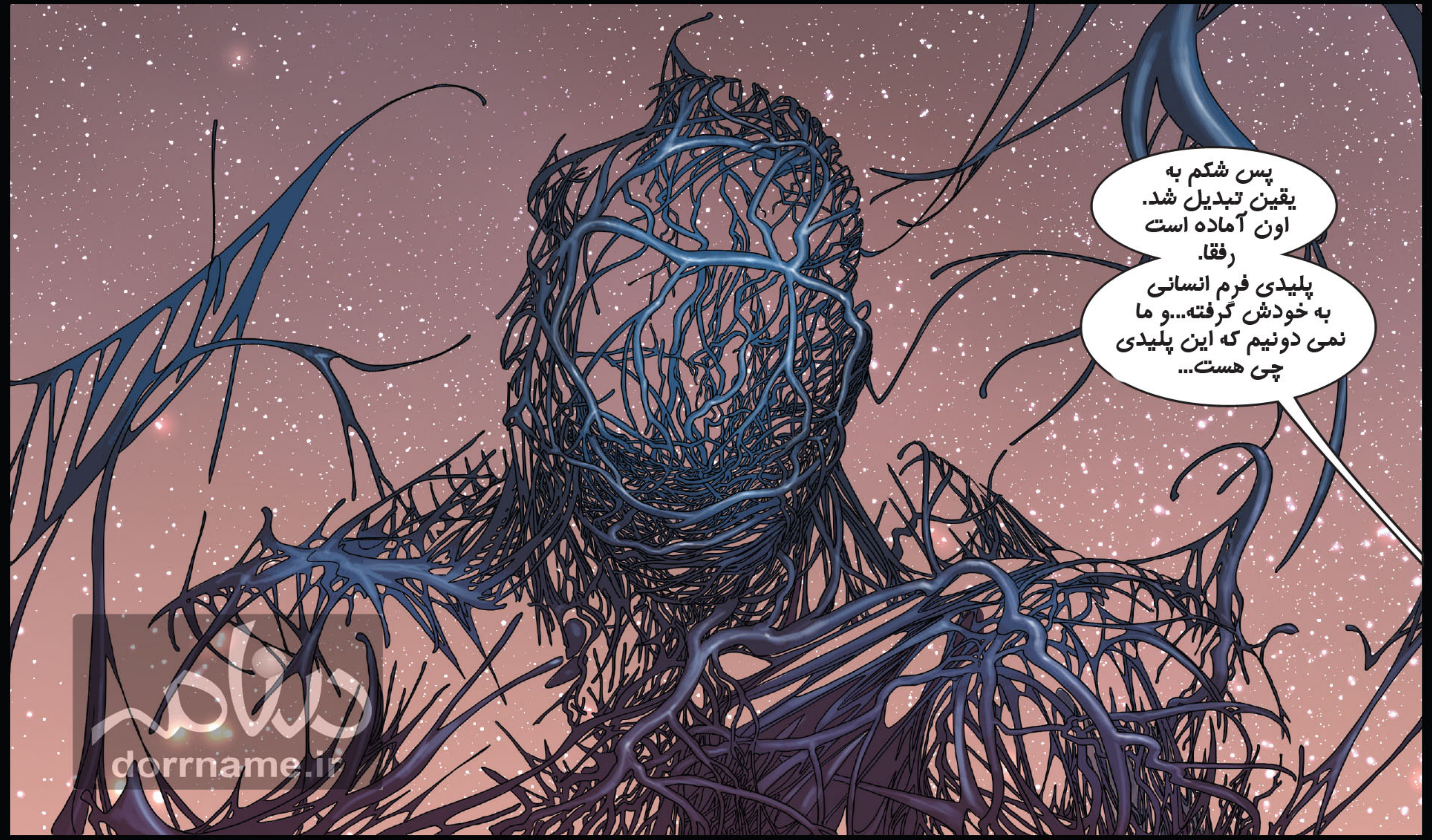
اگه دزموند پیتی بود که قبلاً باهاش روبرو شدیم، می شد اینو بگی لوکی.



اون چاله های پر از ماده لزج یو ببین...



...حرکت می کنند.



پس شکم به یقین تبدیل شد. اون آماده است رفقا.

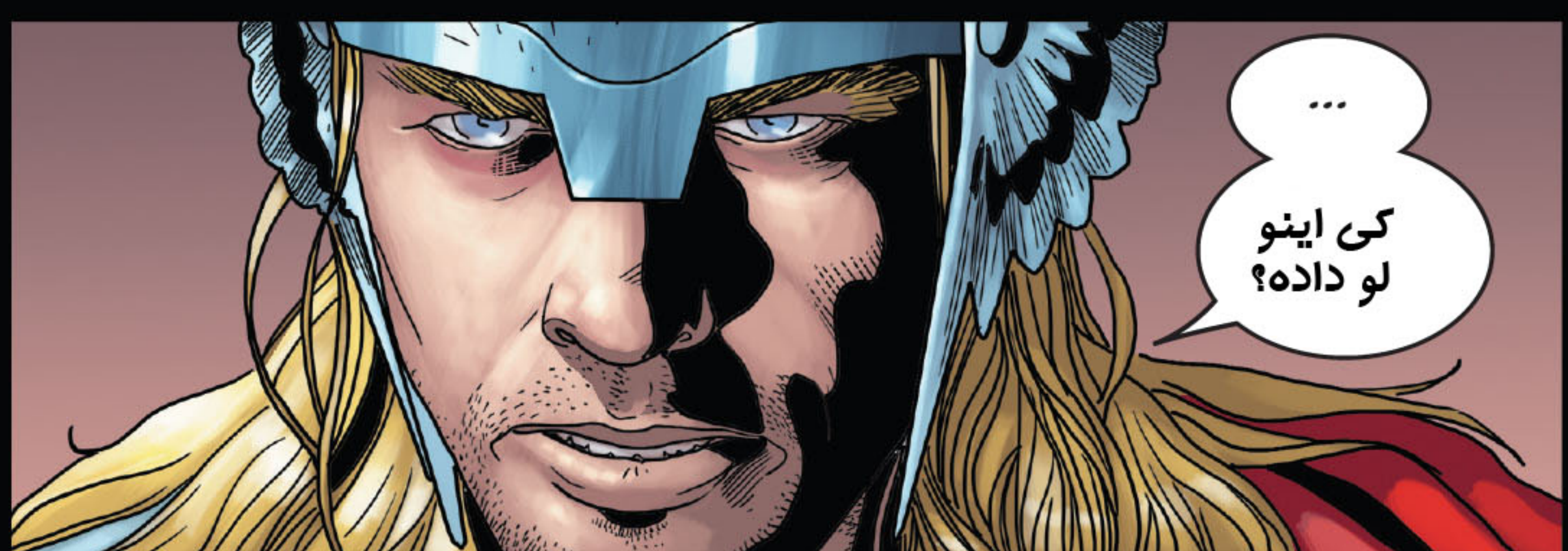
پلیدی فرم انسانی به خودش گرفته... و ما نمی دونیم که این پلیدی چی هست...

سلام.

خوب. من
داشتم تو ذهن خودم
اینور اونور می رفتم و
متوجه شدم که توی ده قلمرو
موجود تو آژگارد به خروجی کلینتار
وجود داره... گفتم به سری
بزنم ببینم چه خبره.

ادی هستم.
ادی براک... پادشاه
سیاهپوش..

و شما باید
پدر آژگارد ثور
باشی. درسته؟



...
کی اینو
لو داده؟



متأسفم. می دونم
با هم ملاقات کردیم.
ولی برای من زمان
زیادی گذشته.
و مسائل
جنون آمیز
بودند...*

* برای اطلاع از
السانه سفر در زمان
به داستان های ونوم
مراجعه کنید.

دزموند پیت به نقطه ریز در دریایی از جنون است که به سختی قابل رؤیت است. تقریباً گم شده.

در درونش و همه اطرافش... پوست مصنوعی اش مانند قیر مذاب و سوزان است... صدای کودکی به گوش می رسد.

کودکی از جنس خشم که بر سرش فریاد می زند.

در پایین، آزرگارد مانند یک شهر اسباب بازی گسترده شده است. به زیبایی پیکره هایی از جنس چینی که مادر بزرگش جمعشان می کرد.

این یکی حتی عروسک های زنده هم داشت...

من با چشم های کوچیکم... یه شیطان می بینم.

اون بدشگونه فاندرا.

اون یه جذابیت لزج بدشگلی داره. بیایید باهاش حرف بزنیم.

هی غریبه... هیلدگارد می گه سرت به کار خودت باشه!

و اگه هدفت شکم چرونی و بریز پیاشه، یه رغیب مثل ولستاگ داری! هرگز نذار جایی پخش بشه که چهار جنگجو به اندازه کافی مهمان نواز نبودند...

...یه چهره دوستانه...

...و از نظر کودک عصبانی همه آنها باید بمیرند.



دز موند!

WHAM!



خواهش می‌کنم... آگه از اون مردی که بودی، چیزی باقی مونده، به حرف های من گوش کن...

اصلاً خوب نیست ثور. دز موند یه راننده جدید داره... یه سیمپوت نوزاد جدید پشت فرمونه.

بچه بدلم.



بدلم...؟

یه پادشاه سیاهپوش دیگه. اون و دارکوت خیلی وقت پیش در کنار هم جنگیدن.

یادم نمیاد دارکوت جون سالم به در برده باشه... ولی به نظر میاد زنده مونده...

✽ در شماره ۱۷ ونوم در این مورد بیشتر بدانید!



پس این شاهزاده سیاهپوشه؟

شاید... ولی باو وجود قدرت های پادشاه سیاهپوش خودم... به دست گرفتن کنترلش نباید کار سختی باشه.

یه چیزی جاومونو گرفته. شاید دلایل استخوان های پرومتیوم باشه...

... ولی مشکلی نیست.



فقط باید
بگم که باید
به روش...

...سیاه کلاسیک پیش بیرم!



چیزی هست که براک
در این مورد بهمون
نمی‌گه...

اوه، نه!
رازداری نقطه ضعف
ماست!

شاید وقتی
آزگارد رو نجات
بده به حرف
بیادا!



از مردم دفاع کنید!
چهار جنگجو...

و بعد از
خودمون محافظت
کنید!



تو... ننن
خیلی لزج و سری
مگه نه؟ جنگیدن رو
هم یاد گرفتی...

میزبانت
چطور زنده است
بعد...؟



SSSSSSSS

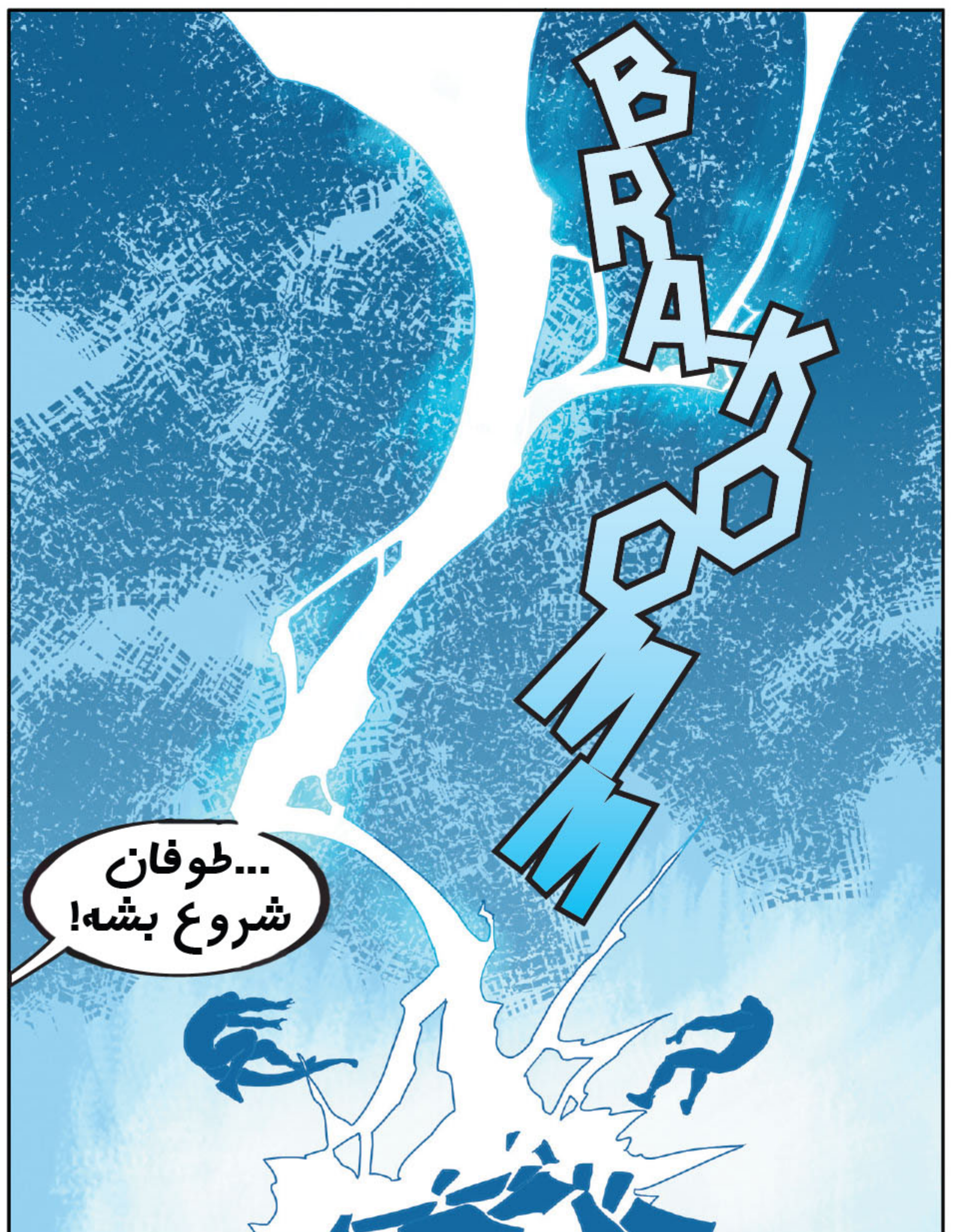
AARRGHH!



براک!

لمس اون موجود
براش دردناکه تور...

زمان زیادی
طول نمی کشه! به
دستور من...

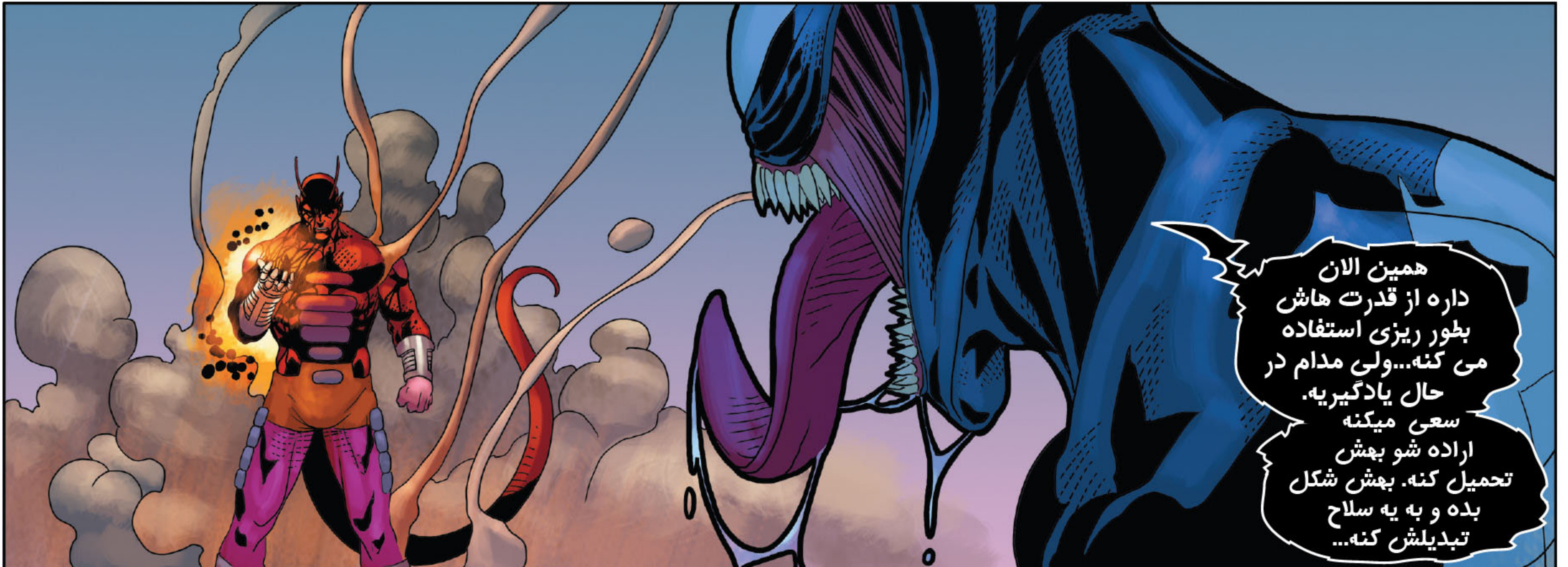


... طوفان
شروع بشه!



روی پرومتیوم بدن دارکوت کنترل کامل داره... ماده ای که از فلز جهنمی لیمبو تهیه شده و حتی به من می تونه آسیب بزنه.

...از مطرح کردن این وضع ممنونم، ثور. بچه بدلم سرسخت تر از اونیه که فکرشو می کردم.



همین الان داره از قدرت هاش بطور ریزی استفاده می کنه... ولی مدام در حال یادگیریه. سعی میکنه اراده شو بهش تحمیل کنه. بهش شکل بده و به یه سلاح تبدیلش کنه...



آن کودک متوجه کلمات نمی شود. ولی متوجه قدرت زیادی که در درون میزباننش وجود دار، می شود.

چیزی که در صورت لزوم...

...و قدرتمندترین سلاحی که اینجا می بینه چیه؟



...مفید باشه.

یا خدا.

آره. افکار بدی برات داره پسر.

و متأسفانه...

...
سرخرنگه.

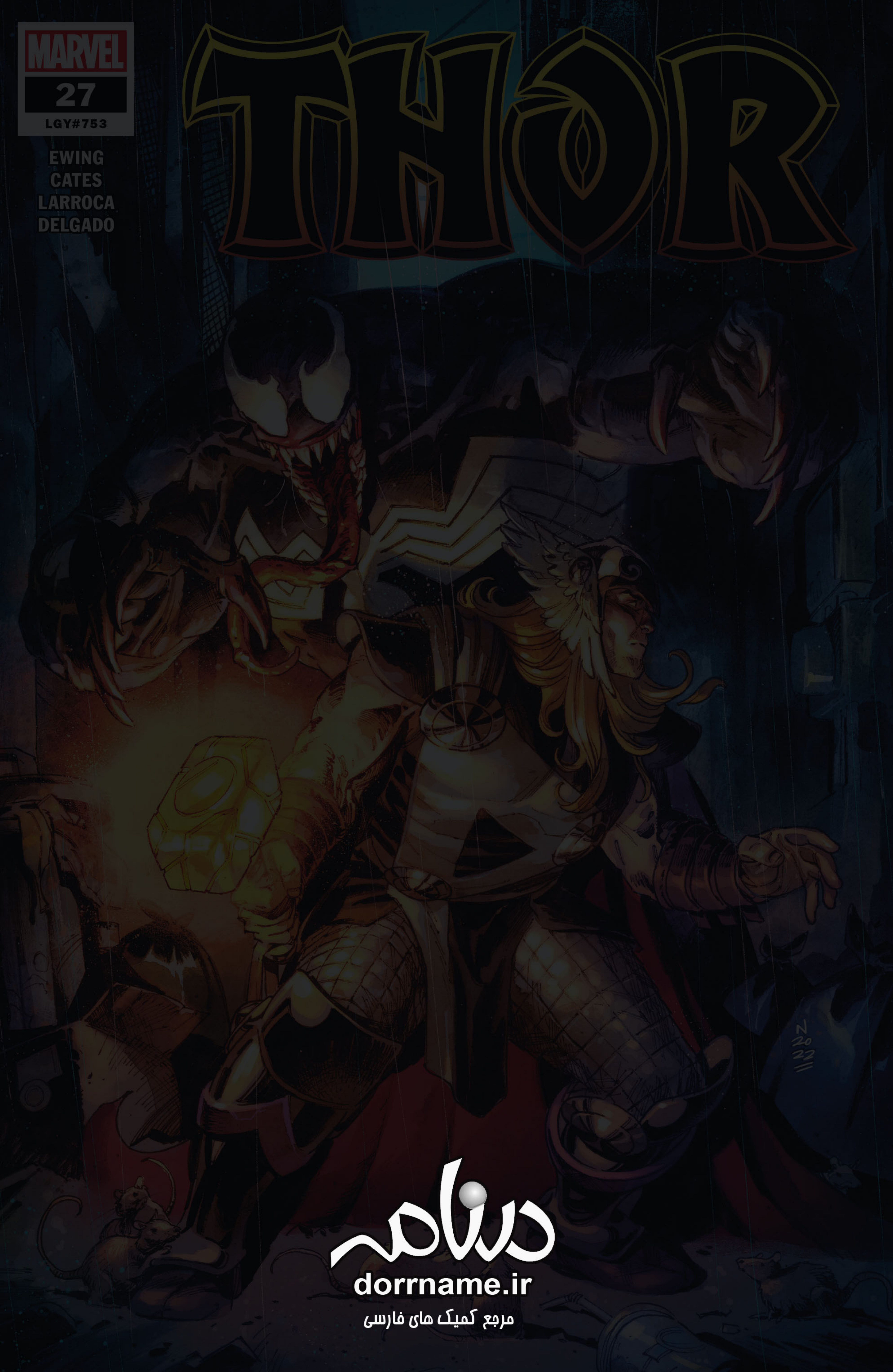
ادامه دارد!



MARVEL
27
LGY#753

EWING
CATES
LARROCA
DELGADO

THOR



دورنام

dorname.ir

مرجع کمیک های فارسی